

عزت

معنای عزت

در قاموس قرآن، عزت به معنی توانایی و در مقابل ذلت بیان شده است. از کلمات اهل لغت به دست می‌آید شیء کمیاب را از آن‌رو عزیز و عزیزالوجود گویند که آن در حالت توانایی قرار گرفته و رسیدن به آن سخت است.^۱

علامه طباطبایی در *المیزان* در تفسیر آیه «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا»^۲ آورده است: راغب در کتاب *مفردات* می‌گوید: «عزت» به معنای آن حالتی است که نمی‌گذارد انسان شکست بخورد و مغلوب واقع شود و از همین قبیل است که می‌گویند: «ارض عزار»؛ زمین سخت. در معنای عزت، اصل صلابت است. عزت به معنی غیرت و حمیت نیز آمده است. عزت در معنای اینکه چیزی قاهر باشد و نه مقهور، یا غالب باشد و شکست‌ناپذیر، ویژه خدای عزوجل است؛ چون غیر از خداوند متعال هر کسی را فرض کنی، در ذاتش فقیر و در نفسش ذلیل است و چیزی که نفسش در آن باشد، مالک نیست؛ مگر آنکه خدا به او رحم کند و سهمی از عزت به او بدهد؛ بنابراین هرکس که عزت می‌خواهد، باید از خدای تعالی بخواهد.^۳

۱. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۳، ص ۳۳۸ - ۳۳۹.

۲. فاطر: ۱۰.

۳. *المیزان*، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۷، ص ۲۲۷.

عزت در قرآن کریم

۱. عزت فقط در دست خداست

«وَلَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛^۱ سخنانی که مشرکین [در افتخار و بالیدن به خدایانشان] می‌گویند، تو را ای پیامبر غمگین نسازد که عزت همه‌اش از خدا است و تنها شنوایی و دانایی از آن اوست.»



(الف) هدف تبلیغات دشمن، تحقیر دین و امت اسلامی است؛ ولی خداوند پیامبر را دلداری داده و کفار را به این هدف نمی‌رساند: «لَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ»؛

(ب) مؤمن نباید تحت تأثیر تبلیغات مسموم کفار قرار گیرد و احساس ضعف کند: «لَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ»؛

(ج) خداوند پشتیبان اولیای خویش است و پیروزی مکتب و پیامبران را تضمین کرده است: «لَا يَخْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ»؛

(د) عزت به دست خداست و با گفته‌های این و آن نمی‌شکند: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ».

۲. عزت در قطع وابستگی از کفار است

«الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِئْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛^۲ منافقان را بشارت ده که برایشان عذابی دردناک است. آنان که کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و دوست خود می‌گیرند، آیا عزت را نزد آنان می‌جویند؟ همانا عزت به تمامی از آن خداست.»

۱. یونس: ۶۵.

۲. نساء: ۱۳۹.



الف) عزت را در وابستگی به کفار جستن، خصلتی منافقانه است: «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ...»؛

ب) هرگونه ایجاد رابطه با کفار ممنوع است: «يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ»؛
 ج) در سیاست خارجی، به جای گسترش روابط با کشورهای کفر، در فکر برقراری روابط با کشورهای اسلامی باشیم: «يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ».

۳. عزت واقعی نزد خداست و نه در دستان مردم

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»؛ هر کس خواهان عزت است؛ پس عزت همه از آن اوست [و به هر که بخواهد، می‌دهد] تنها سخن [و عقیده] پاک به سوی او بالا می‌رود و کار شایسته آن را بالا می‌برد و کسانی که برای انجام بدی‌ها نقشه می‌کشند، برایشان عذاب سختی است و نیرنگ آنان است که تباه می‌شود».



الف) عزت واقعی، نزد خداست و نه پیش مردم: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»؛
 ب) عزت واقعی در سایه ایمان و عمل صالح است: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً ...
 الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ»؛
 ج) میان عقیده با عمل رابطه تنگاتنگ است و در یکدیگر اثر می‌گذارند: «الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛

د) راه مؤمنان که عزت را به وسیله ایمان و عمل صالح می‌جویند، راه رشد و تکامل است: «يَصْعَدُ - يرفع» و راه دیگران که عزت را از طریق فریب و نیرنگ می‌خواهند، محو و هلاکت است: «يَبُورُ»؛
ه) هیچ‌کس با نیرنگ و گناه به عزت نمی‌رسد: «يَبُورُ».

۴. عزت در انحصار خدا، پیامبر و مؤمنان است

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۱ و حال آنکه عزت ویژهٔ خدا و رسول و اهل ایمان است؛ ولی منافقان از این معنی آگاه نیستند».



الف) منافقان، در صدد براندازی حکومت اسلامی هستند: «لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»؛

ب) منافقان، خود را عزیز و پیامبر و مؤمنان را ذلیل می‌دانند: «لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ»؛

ج) خداوند، پیروزی و عزت مؤمنان را به شرط مؤمن ماندن تضمین کرده است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ...»؛

د) عزت در انحصار خدا، پیامبر و مؤمنان است: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛

ه) به یاهوسرای دشمن پاسخ دهید و به کسانی که خود را عزیزترین مردم و پیامبر را ذلیل‌ترین می‌پندارند، بگویید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»؛

و) منافقان از شناخت حقایق عاجزند. نه قدرت درک این مطلب را دارند که خداوند در برابر تحریم اقتصادی، مؤمنان را روزی می‌دهد: «لَا يَفْقَهُونَ» و نه اینکه عزت حقیقی از آن اهل ایمان است: «لَا يَعْلَمُونَ».

عزت در روایات

۱. قَالَ الْإِمَامُ الْبَاقِرُ عليه السلام: «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ»^۱ خداباوران سخت‌تر از

کوه هستند.

۲. قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَعْطَى الْمُؤْمِنَ ثَلَاثَ خِصَالٍ: الْعِزَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْفَلَاحَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَالْمَهَابَةَ فِي صُدُورِ الظَّالِمِينَ»^۲ خداوند متعال سه خصلت به مؤمن عنایت فرموده است: الف) عزت دنیا و آخرت؛ ب) رستگاری و پیروزی دنیا و آخرت؛ ج) ترس و مهابت مؤمن در دل ستمگران.

۳. قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «شَرَفَ الْمُؤْمِنِ صَلَاتُهُ بِأَيْلٍ وَعِزُّهُ كَفُّ الْأَذَى عَنِ

النَّاسِ»^۳ شرافت مؤمن در گرو نماز شب و عزت او در گرو خودنگهداری از آزار مردم است.

۴. قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: «مَنْ أَرَادَ عِزًّا بِأَيْلٍ وَعَشِيرَةٍ، وَغِنًى بِمَالٍ وَهَيْبَةً بِمَلِكٍ

سُلْطَانٍ فَلْيَنْتَقِلْ مِنْ ذَلِكَ مَعْصِيَةَ اللَّهِ إِلَى عِزِّ طَاعَتِهِ»^۴ هر که می‌خواهد بدون ایل و تبار عزتمند باشد و بدون مال و ثروت بی‌نیاز باشد و بدون قدرتی هیبت و شکوه داشته باشد، باید از خودداری معصیت خدا به عزت طاعت او درآید.

۱. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۳۴.

۳. شیخ صدوق، الخصال، ج ۶، ص ۱۸.

۴. همان، ص ۱۶۹.

۵. قال الصادق علیه السلام: «قَالَ إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَيَّ الْمُؤْمِنِ أَمْرَهُ كُلَّهُمَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا؛^۱ همانا خداوند متعال امور مؤمن را به او واگذار نموده؛ اما به او اجازه ذلیل‌بودن را نداده است».

۶. قال علی علیه السلام: «مَنْ بَدَّلَ عِرْضَهُ ذُلًّا؛^۲ هر کس آبرویش را بدهد، حقیر می‌شود».

۷. قال علی علیه السلام: «سَاعَةٌ ذُلٌّ لَا تَفِي بَعَزَ الدَّهْرِ؛^۳ لحظه‌ای ذلت برابر با عزت روزگار نیست».

فواید و آثار عزت

۱. سربلندی و افتخار؛ ۲. دشمن‌کوبی؛ ۳. نائل‌شدن به ثواب جهاد فی سبیل‌الله و شهادت در راه خدا؛ ۴. اقامه دین؛ ۵. شوکت و جایگاه اجتماعی؛ ۶. استقلال شخصیت؛ ۷. قدرت تصمیم‌گیری و مدیریت؛ ۸. تن به امور پست و پایین‌ندان؛ ۹.^۴ قدرت‌یافتن برای عبور از بحران‌ها و مشکلات؛ ۱۰. پناه مردم‌بودن؛ ۱۱. صدق و راستی.^۵

علائم و نشانه‌های بی‌عزتی

۱. اضطراب در هنگام نزول مشکل؛ ۲. متزلزل‌شدن به هر چیزی؛ اگر چه جزئی باشد؛ ۳. عاجز ماندن در برابر وقایع؛ ۴. سهل‌انگاری در نهی از منکر؛

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۷۲.

۲. آمدی، غرر الحکم، ج ۵، ص ۱۴۳.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۳۳.

۴. «النَّفْسُ الدِّيْبِيَّةُ لَا تَتَفَكَّرُ عَنِ الدَّنَائَاتِ؛ کسی که فرومایه است، از کارهای پست جدایی ندارد».

(فهرست غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۷).

۵. سیدالشهدا علیه السلام فرمود: «الصِّدْقُ عِزٌّ وَالْكَذِبُ عَجْزٌ؛ صداقت، بزرگواری و دروغ، عجز و ناتوانی است».

۵. فرار از جنگ؛ ۶. گداصفتیغ ۷. چشم داشت به دست و مال مردم؛ ۸. تن دادن
اختیاری به خواری؛ ۹. مغلوب شهوت خود شدن؛ ۱۰. دورویی؛^۴
۱۱. دروغ گویی؛^۵ ۱۲. غیبت کردن.^۶

داستان‌های درباره عزت

۱. روزی ابراهیم خلیل علیه السلام وقتی به خانه بازگشت، مرد یا شبیه مردی را در خانه دید، پرسید: کیستی و با اجازه چه کسی وارد خانه شده‌ای؟ او سه بار جواب داد: با اجازه پروردگار به خانه وارد شده‌ام. حضرت ابراهیم علیه السلام دریافت که او جبرئیل است. خدا را شکر کرد. جبرئیل گفت: خداوند مرا به سوی بنده‌ای فرستاده تا او را که خلیل خود نموده، مژده بدهم. ابراهیم فرمود: او کیست تا خدمت‌گذار گردم. جبرئیل فرمود: او تو هستی. ابراهیم گفت: برای چه خلیل خدا شده‌ام؟ جبرئیل فرمود: «برای اینکه هرگز از کسی تقاضا و سؤال نکرده‌ی و هرگز

۱. امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: «حاجت خواستن از مردم، سبب سلب عزت خواهد شد و قطع امید از آنچه در دست مردم است، مایه عزت مؤمن در دینش می باشد». (بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۲).

۲. پیامبر اکرم، فرمودند: «أَطْلُبُوا الْحَوَائِجَ بِعِزَّةِ الْأَنْفُسِ؛ حاجت‌هایتان را بخواهید؛ ولی عزت نفس خود را از دست ندهید».

۳. وَعَقَّتُهُ عَلَى قَدَرٍ غَيْرَتِهِ؛ پاک‌دامنی هر کسی به اندازه غیرت اوست».

۴. علی علیه السلام می فرماید: «نَفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذَلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ؛ دورویی ناشی از حقارت و ذلتی است که منافق آن را در خود احساس می کند». (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۵۸، حدیث ۱۰۴۸۵).

۵. پیامبر اکرم، در این باره می فرماید: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةِ نَفْسِهِ عَلَيْهِ؛ دروغ گو دروغ نمی گوید؛ مگر به سبب حقارتی که در وجودش احساس می کند». (بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۱۲).

۶. امام علی علیه السلام می فرماید: «الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ؛ غیبت حداکثر کوشش‌های آدم‌های ناتوان است».

کسی از تو سؤال نکرد؛ مگر اینکه پاسخ مثبت به او دادی».^۱

۲. یکی از کسانی که مصداق بارز این آیه «أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» می‌باشد، سردار اسرای جنگ تحمیلی مرحوم حجت‌الاسلام ابوترابی است که در ایام اسارت با عزت تمام کاروان اسرا را رهبری کرد. این روحانی بزرگوار در اسارت وقتی مسئول صلیب سرخ جهانی از ایشان سؤال می‌کند آیا شکنجه می‌شوید؟ چیزی نمی‌گوید. می‌پرسد شکنجه نمی‌شوید؟ باز چیزی نمی‌گوید و در جواب مأمور عراقی که سؤال می‌کند چرا جواب مأمور صلیب سرخ را ندادی؟ می‌گوید: جنگ ما و شما بین دو مسلمان است و لازم نیست کفار از مسائل بین ما مسلمانان خبردار شوند. او کسی بود که مأمورین صلیب سرخ او را مسیح ایران می‌شناختند و بعد از جنگ تحمیلی برای دیدن او به ایران می‌آمدند.^۲

۳. داستان جالبی از شیخ رجبعلی خیاط نقل شده که فرمود: «زمانی دنبال علم کیمیا بودم، مدتی ریاضت کشیدم تا به بن‌بست رسیدم و چیزی دستگیرم نشد؛ سپس در عالم معنا این آیه عنایت شد: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا». هر کس سربلندی می‌خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست؛ عرض کردم: من علم کیمیا می‌خواستم. عنایت شد: علم کیمیا را برای عزت می‌خواهند و حقیقت عزت در این آیه است؛ خیالم راحت شد.

چند روز بعد از این جریان، دو نفر [اهل ریاضت] به در منزل مراجعه و جویای بنده شدند؛ پس از ملاقات گفتند: دو سال است در زمینهٔ علم کیمیا تلاش کرده‌ایم و به بن‌بست رسیده‌ایم، متوسل به حضرت رضا علیه السلام شده‌ایم، ما را به شما إحاله داده‌اند! شیخ تبسمی کرد و داستان فوق را برای آنان تعریف کرد و

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۱۳.

۲. سخنرانی حجت‌الاسلام پناهیان در رادیو معارف.

افزود: «من برای همیشه خلاص شدم، حقیقت کیمیا تحصیل خود خداست».^۱

۴. اوضاع کسبش از هم پاشید و طلبکاران در فشارش گذاردند. فرزند آن تاجر که جوان فهمیده و بافرستی بود، از سرگذشت تلخ پدر درس عبرت گرفت و از آن واقعه دردناک، تجربه آموخت و متوجه شد تنها یک خیانت ممکن است حیثیت و شرف آدمی را بر باد دهد و زندگی آبرومند و با عزتی را به بدنامی و ذلت تبدیل نماید. جوان تصمیم گرفت هرگز اطراف خیانت و گناه نگردد و همواره پاکی و تقوی را پیشه خود سازد. رفتار پسندیده پسر، سبب محبوبیت و عزتش گردید.

در همسایگی آنان افسر ارشدی بود که از طرف عبدالملک مروان مأموریت یافت همراه سربازان مسلمان به جبهه جنگ روم برود. قبل از حرکت آن پسر را طلبید و تمام سرمایه نقد خود را که ده هزار دینار طلا بود، به او سپرد و گفت: این طلاها نزد تو امانت باشد، من به جبهه جنگ می‌روم، اگر به سلامت برگشتم، شخصاً آنها را دریافت می‌کنم و حق‌العمل امانت‌داری تو را می‌پردازم، اگر کشته شدم، مراقب باش! هر وقت دیدی زن و فرزندان من در مضیقه زندگی قرار گرفتند، یک‌دهم آن را برای خود بردار و بقیه را در اختیار آنها بگذار که آبرومندانه زندگی کنند. افسر نامبرده به سفر رفت و در جنگ کشته شد. پدر آن جوان، [همان تاجر شکست‌خورده] وقتی از کشته‌شدن همسایه خود آگاه گردید، به پسر گفت: هیچ‌کس از طلاهایی که نزد تو امانت است، خبر ندارد؛ من اکنون در مضیقه و تنگدستی هستم، از تو می‌خواهم که مقداری از آن را بمن بدهی. هر وقت در زندگی گشایشی پیدا شد، به تو بر می‌گردانم. جوان گفت: پدر! تو از خیانت و نادرستی به این روزگار سیاه گرفتار شده‌ای. به خدا قسم! اگر اعضای بدنم را قطعه‌قطعه کنند، من در امانت، خیانت نخواهم کرد و اشتباه تو را تکرار نمی‌کنم و موجبات بدبختی خود را فراهم نمی‌آورم.

مدتی گذشت؛ بازماندگان افسر مقتول پریشان احوال شدند، نزد آن جوان

آمدند و از وی خواستند نامه‌ای از زبان آنان برای عبدالملک مروان بنویسد و فقر و تهیدستی آنها را به اطلاع خلیفهٔ مسلمین برساند تا شاید مؤثر واقع شود و به آنها کمکی نماید. نامه را نوشت و تسلیم آنان کرد؛ ولی نتیجه‌ای نداشت؛ زیرا عبدالملک پاسخ داده بود هر کس کشته شود، نامش از دیوان بیت‌المال حذف می‌گردد. وقتی جوان از جواب عبدالملک و ناامیدی بازماندگان افسر مقتول آگاه شد، با خود گفت: اکنون موقع آن رسیده است که طلاها را در اختیار آنان بگذارم و از فقر و تنگدستی رهایشان سازم. فرزندان افسر را به منزل خود طلبید و گفت: پدر شما نزد من مقداری پول طلا به امانت گذارده و سفارش کرده است تا در روز تنگدستی آن را در اختیارتان بگذارم و یک‌دهم‌ش را برای خود بردارم. فرزندان از شنیدن این خبر مسرت‌بخش خوشحال شدند و گفتند: هر قدر پدر ما برای شما وصیت کرده، دو برابر خواهیم داد. جوان پول‌ها را آورد، آنها دوهزار دینار به وی دادند و هشت‌هزار دینار را با خود بردند. چند روزی از این قضیه گذشت، عبدالملک در تعقیب نامه‌ای که قبلاً نوشته بودند، بازماندگان افسر مقتول را به دربار خود احضار کرد و از وضع زندگی آنان پرسش نمود. جریان جوان را به اطلاع خلیفه رساندند. عبدالملک بی‌درنگ جوان را احضار کرد و از مراتب درست‌کاری و امانت وی تجلیل بسیار نمود و پست خزانه‌داری کشور را به او سپرد و گفت: من هیچ‌کس را نمی‌شناسم که مانند تو شرط درستی و امانت را به جای آورده باشد.^۱

۵. امام حسین علیه السلام به اصحابش فرمود: برخیزید و سوار شوید، سوار شدند و صبر کردند تا آنها سوار شدند و به اصحابش گفت: برگردید. چون خواستند برگردند، حر مانع شد. حسین علیه السلام به حر گفت: مادرت به عزایت بگرید، چه می‌خواهی؟ حر گفت: اگر دیگری از عرب چنین می‌گفت و مانند تو گرفتار بود، از جوابش نمی‌گذشتم هر که بود؛ ولی من نمی‌توانم جز نیکی نام مادر تو را ببرم. بسیاری از بزرگان بر این باورند همین نکته در زندگی حر و نگه‌داشتن حریم

حرم بی بی فاطمه زهرا علیها السلام به حر توفیق توبه داد تا قبر او زیارتگه همه آزاد مردان دنیا شود.

همین نکته در زندگی حاج طیب رضایی نیز دیده می شود. حاج طیب با دار و دسته خود به صف مقلدان و مریدان امام پیوست و مسئولیت حفاظت از دسته های عزاداری که شعار امام و اسلام را سر می دادند، بر عهده گرفت. طیب پس از دستگیری زیر شدیدترین شکنجه ها حاضر نشد جمله دیکته شده ساواک، مبنی بر پول گرفتن از یاران امام بر زبان آورد. وی در پاسخ رئیس ساواک که به او گفت: تو دیگر چرا؟ چنین بر زبان آورد: اینجا جای دفاع از دین بود. بسیاری بر این باورند آنچه سبب بازگشت طیب به فطرت خدامحوری و ولایت پذیری شد، نگاه داشتن حریم و چشم امید به حرم فاطمه الزهرا علیها السلام بوده است.

نقل می کنند: در ایام جوانی روزی طیب از خیابانی می گذشت. سیدی را دید که با خانواده خود و با وسایل اندک خانه در کنار خیابان نشسته بود. طیب حال او را می پرسد و آن سید در جواب، نداشتن مسکن و بیرون شدن از منزل استیجاری به دلیل نداشتن اجاره خانه را دلیل آوارگی خود و خانواده اش بیان می کند. طیب اسباب و اثاثیه را بار ماشینی می کند و به خانه ای می برد و به او می گوید: فردا به محضر بیا. هنگامی که خانه خود را به اسم سید می کند و سند آن را به او تحویل می دهد، یک جمله بر زبان می آورد «به مادرت زهرا بگو مرا دریابد».

طیب، حر نهضت خمینی می شود و بر تیرک اعدام سینه خود را نشان گلوله های داغ دژخیمان رژیم پهلوی می کند و جاودانه مکتب زهرا علیها السلام می شود. تاریخ عقربه ساعت ۴ بامداد ۲۷ دی ۱۳۳۴ مطابق با سوم جمادی الثانی ۱۳۷۵ و روز شهادت زهرا علیها السلام، سید مجتبی نواب صفوی، سید محمد واحدی، خلیل طهماسبی و مظفر ذوالقدر با فریاد تکبیر و تلاوت قرآن به خون خود می غلطند؛ اما در روز شهادت حضرت زهرا علیها السلام، تیرکی برای سید عبدالحسین وجود ندارد. هنگامی که در جریان بازجویی از عبدالحسین واحدی، سپهبد بختیار

به نام حضرت زهرا علیها السلام جسارت می‌کند، این فرزند حضرت زهرا علیها السلام برمی‌آشوبد و به طرف بختیار حمله می‌کند و بختیار با سه گلوله، مدافع حرم و حریم زهرا علیها السلام را به شهادت می‌رساند تا او قبل از یاران دیگرش به سوی مادرش زهرا علیها السلام هجرت کند. شاه که بختیار را رقیب قدرت خود می‌دانست، چندی بعد او را در عراق و توسط عوامل ساواک ترور می‌کند و بختیار توسط دوستان سابق خود به سزای هتاکی به حضرت زهرا علیها السلام می‌رسد.

تاریخ گواه این مدعاست. هر کس حرم و حریم اهل بیت علیهم السلام به ویژه نام مقدس حضرت زهرا علیها السلام را نگه داشته است، به عزت دنیا و آخرت رسیده است و هر کس حریم حضرت زهرا علیها السلام را شکسته است، ذلیلانه به مرگ تن در داده است. به راستی آنانی که با سیاست‌ها، شعارها و تصویب قوانینی اجازه می‌دهند که حریم فاطمه علیها السلام و پدر، فرزندان و مکتب فاطمه علیها السلام در عرصهٔ قلم و مجله، سخنرانی و فیلم شکسته شود، خداوند با آنان چه معامله‌ای می‌کند.^۱

عزت حسینی در فرهنگ عاشورایی

حسین بن علی علیه السلام: «لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل؛^۲ هیچ‌گاه همانند انسان‌های پست و ذلیل، دست بیعت با شما نخواهم داد». امام علیه السلام در یکی از شورانگیزترین سخنانش در کربلا فرمود: «الدّعی و ابن الدّعی قدر کزنی بین اثنتین، بین السّله و الذّله، هیهات منا الذّله». ^۳ یزید بن معاویه مرا میان کشته شدن و ذلت مخیر نمود؛ ولی من هرگز جانب ذلت و خواری را نمی‌گیرم. بعد در ادامه فرمود: این را خدا و رسول و دامان پاک عترت و نفوس باعزت نمی‌پذیرند. من هرگز اطاعت از ستمگران را بر شهادت عزت بخش ترجیح

۱. ماهنامهٔ دیدار، ۹ مرداد ۸۲، ش ۳۸، ص ۱۰.

۲. ابن طاووس، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمهٔ سید احمد قهری زنجانی.

۳. برگرفته از شرح ابن ابی الحدید.

نخواهم داد. به خدا قسم! آنچه را از من می خواهند، نخواهم پذیرفت [ذلت و خواری را] تا اینکه خدا را آغشته به خون خویش دیدار نمایم.

این سخن بلند و حیات بخش اوست که در رجز خوانی های روز عاشورایش می فرمود: «الموت اولی من رکوب العار؛^۱ مرگ نزد من از ننگ و خواری برتر است». همچنین می فرمود: «موت فی عزّ خیر من حیاة فی ذلّ؛^۲ مرگ باعزت، از زندگی همراه با ذلت برتر و بالاتر است» و در دعاهاى بلندشان به ما آموختند که چگونه طلب عزت نماییم: «اللهم و فی صدور الکافرین فعظّمنی و فی اعین المؤمنین فجلّلتی و فی نفسی و اهل بیتی فذلّلتی؛ خداوندا مرا در نزد بیگانگان، عظیم و عزتمند و در نزد مؤمنین، بزرگوار و در نزد خودم، حقیر و بدور از تکبر گردان».

در فرهنگ عاشورا آموختیم که اگر دستیابی به عزت، راهی جز مرگ و کشته شدن نداشته باشد، باید این راه را پیمود تا به ساحل شرافت و عزت برسیم. بنابراین امام علیه السلام پس از برخورد با سپاه حر فرمود: «من از مرگ باکی ندارم، مرگ راحت ترین راه برای رسیدن به عزت است. مرگ با عزت حیات ابدی است و زندگی ذلت بار، مرگ واقعی است. آیا مرا از مرگ می ترسانید؟ چه خیال باطلی، هرگز از ترس مرگ، ظلم و ذلت را تحمل نمی کنم. درود بر مرگ در راه خدا. شما با کشتن من نمی توانید شکوه و عزت و شرافت مرا از بین ببرید. هیچ هراسی از مردن ندارم».^۳

ذکر مصیبت

عمر بن سعد در حالی که همه سپاهیان را مورد خطاب قرار داده بود، فریاد

۱. ابن محمد الطریحی، المنتخب فی جمع المراثی و النخطب.

۲. سید حسین ابراهیمیان، مقاله «عزت حسینی در فرهنگ عاشورا»، سایت عاشورا.

۳. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۱.

زد: «این فرزند انزع‌البطین (از القاب امام علی علیه السلام) است و این پسر کشنده عرب است. از هر طرف به او حمله کنید. ناگهان چهار اسب تیرانداز امام را محاصره کردند. در این محاصره بین امام و خیمه‌گاه فاصله انداختند. امام به آنها نهیب زد: «ای پیروان خاندان ابی‌سفیان! اگر شماها دین ندارید و از روز بازگشت نمی‌هراسید؛ پس در دنیای خود آزاده باشید و به [روش] نیاکان خود باز گردید. اگر عرب هستید، همان‌طور که این‌گونه می‌پندارید.»^۱

شمر صدا زد: «ای پسر فاطمه! چه می‌گویی؟» امام فرمود: «من و شما با هم می‌جنگیم، زنان گناهی ندارند. تا زنده‌ام تجاوزکاران، سرکشان و نادانان خود را از تعرض به حرم من باز دارید». شمر پذیرفت و همه امام را هدف گرفته بودند. جنگ به سختی گرایید و تشنگی عرصه را بر امام تنگ کرد.^۲

۱. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۴۵۲.

۲. ابن طاووس، لهوف، ص ۵۲.